



کتاب‌کار

جامع  
پیش‌دبستانی

کتایون مهرآبادی



## پیشگفتار

این کتاب، کتاب کار دانش‌آموزان پیش‌دبستانی است. کتابی است که کودک به یاری مربی یا پدر و مادر محتوای دانشی آن را فرا می‌گیرد و فعالیت‌های آن را انجام می‌دهد. مکمل جدانشدنی این کتاب، کتابچه‌ی راهنمای آن است که همراه آن، در یک مجموعه ارائه شده است.

پیشگفتار این مجموعه به تفصیل در کتابچه‌ی راهنما آمده است. تنها نکته‌ی قابل ذکر در اینجا این است که هدف‌های هر درس، روش تدریس آن و نیز نحوه‌ی پاسخگویی کودک به پرسش‌ها یا چگونگی انجام فعالیت‌های درس، در کتابچه‌ی راهنما شرح داده شده‌اند. توصیه می‌شود با وجودی که مطالب ساده هستند و برخی از آنها سراسر است و بدیهی به نظر می‌رسند، پیش از پرداختن به هر درس، راهنمای تدریس مبحث مورد نظر را در کتابچه‌ی راهنما مطالعه فرمایید.

پیروز باشید  
کتایون مهرآبادی

## فهرست

۵

فارسی

۸۱

ریاضی

۱۱۹

علوم

۱۵۹

دستورزی

۱۷۷

هوش

برچسب‌ها

# فارسی

درس ۶۴

۲ درس در هفته

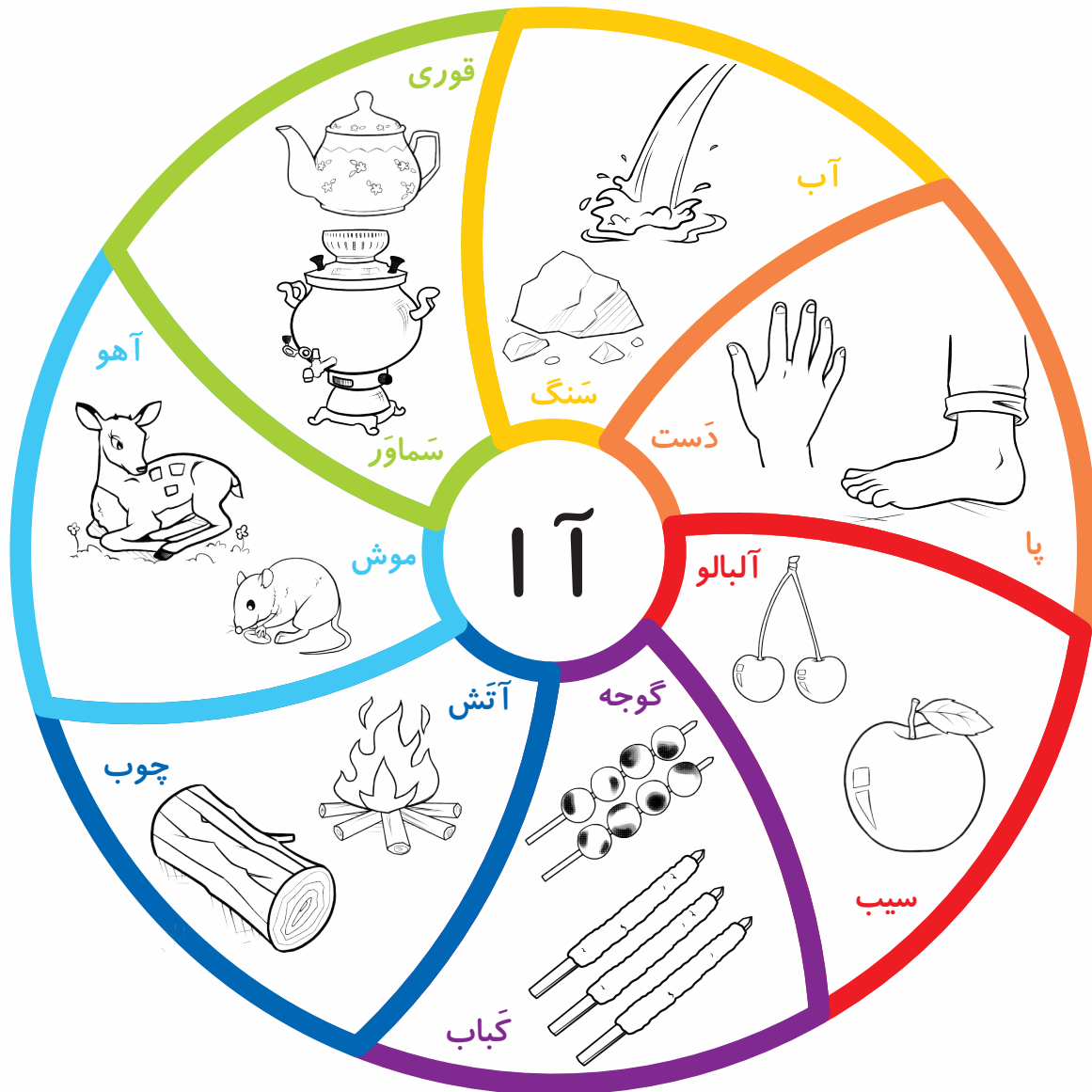








نام هر شکل را بلند و شمرده بگو.  
در هر خانه یکی از شکل‌ها صدای «آ» دارد؛ آن را رنگ کن.



به دلخواه با سه تا از شکل‌هایی که رنگ کرده‌ای جمله بساز.  
چه کلمه‌های دیگری را می‌شناسی که صدای «آ» داشته باشند؟





به داستان زیر با دقت گوش کن. سپس به پرسش‌ها پاسخ بده.

## بچه‌موش عینکی

یک‌یکی بود یکی نبود. یک موش کوچولو بود به نام موشچه. موشچه چشم‌هایش کمی ضعیف بود و باید عینک می‌زد. ولی او عینک زدن را دوست نداشت.

اولین روزی که قرار بود موشچه به پیش‌دبستانی برود خیلی دلش شور می‌زد و نمی‌خواست عینکش را با خودش ببرد. مادر و پدر موشچه کَلّی با او حرف زدند و به او گفتند که عینک زدن هیچ عیبی ندارد و هیچ‌کس فکر بدی درباره‌ی او نخواهد کرد. تازه اگر عینکی‌ها عینکشان را نزنند چشم‌هایشان ضعیف‌تر می‌شود.

ولی موشچه ته دلش نگران بود و هنگامی که وارد مدرسه شد عینکش را یواش از چشمش برداشت و توی جیبش گذاشت.



زنگ اول مربّی برایشان یک داستان جالب تعریف کرد و نقاشی‌های قشنگ داستان را به بچه‌ها نشان داد. اما موشچه نتوانست بدون عینک نقاشی‌ها را خوب ببیند.

زنگ بعد دست‌ورزی داشتند. ولی بازهم چشم‌های موشچه خیلی خوب نمی‌دید و برای همین نتوانست دست‌ورزی‌اش را خوش‌خط و قشنگ انجام بدهد.







زنگ تفریح که خورد. موشچه توی خودش بود و داشت توی حیاط قدم می‌زد که چشمش افتاد به یکی از موش‌های کلاس دومی به نام بَموش. بَموش عینکی بود و عینکی بزرگ با شیشه‌هایی کلفت به چشم‌هایش زده بود. بَموش کنار چندتا از دوستانش ایستاده بود و داشتند با هم حرف می‌زدند و خوراکی می‌خوردند. موشچه به بَموش خیره شد و بعد بچه‌های اطراف را نگاه کرد. انگار عینک بَموش برای هیچ کس مهم نبود و بجز موشچه کسی به عینک او دقت نمی‌کرد.

در همان حال بقیه‌ی بچه‌موش‌های کلاس دومی، بَموش و دوستانش را صدا کردند تا بروند فوتبال بازی کنند.

بموش دست کرد و از توی جیبش یک تکه کش در آورد. دو سر کش را انداخت به دسته‌های عینکش و دوید توی زمین بازی.





موشچه کنار زمین بازی ایستاد و فوتبال را تماشا کرد. بموش خیلی سریع می‌دوید و خیلی خوب بازی می‌کرد. وسط‌های بازی هم یک گل قشنگ زد.



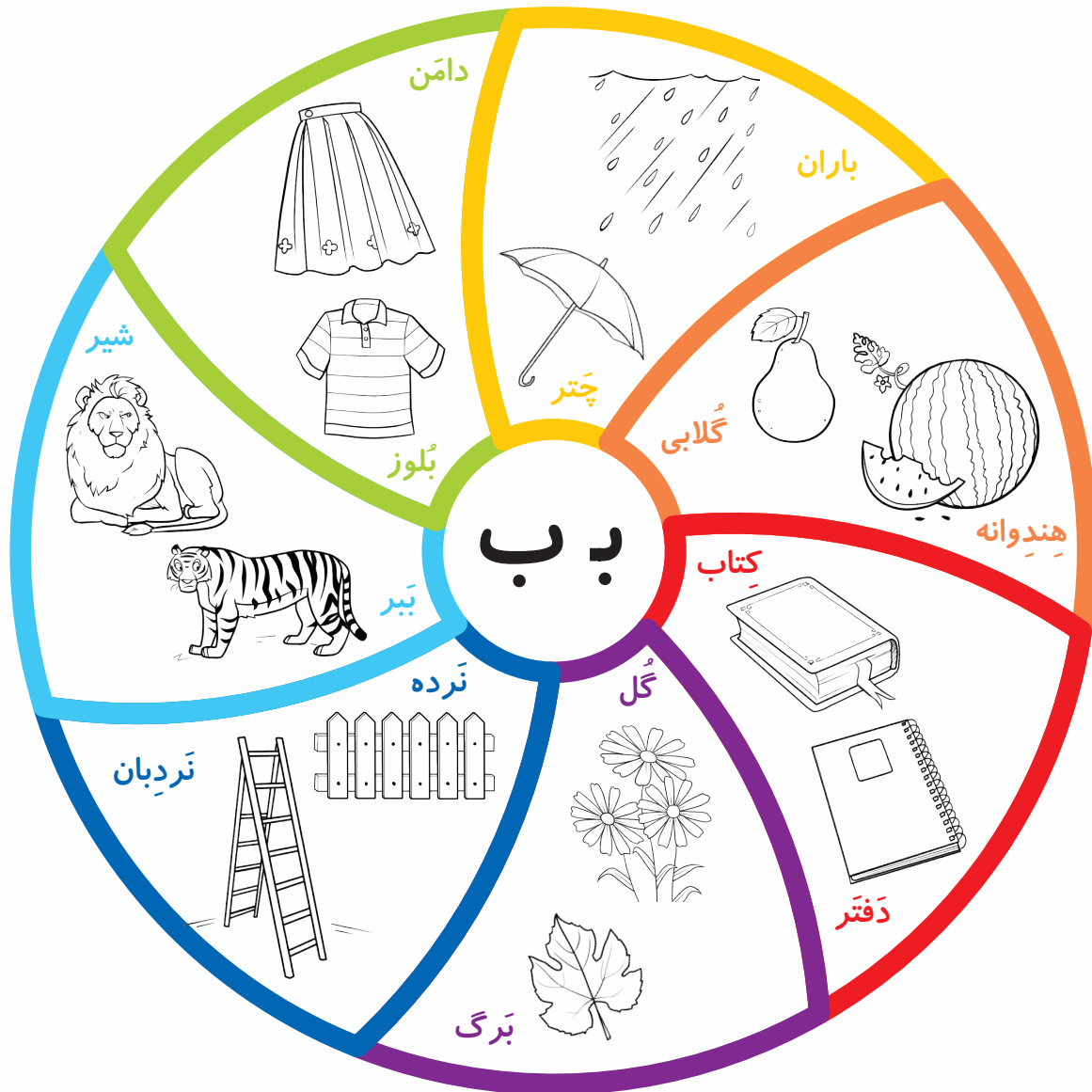
وقتی زنگ تفریح تمام شد و بچه‌موش‌ها داشتند می‌رفتند سر کلاسشان، موشچه عینکش را از جیبش در آورد و زد به چشم‌هایش و خوشحال و خندان رفت توی کلاس.

- ۱- موش‌های پیش دبستانی روز اول چه کارهایی در کلاس انجام دادند؟
- ۲- موش‌های کلاس چندمی در حیاط فوتبال بازی کردند؟
- ۳- چرا بموش به عینکش کش بست؟
- ۴- به نظر تو چرا اول داستان موشچه دلش نمی‌خواست عینک بزند؟
- ۵- چه اتفاقی افتاد که نظر موشچه عوض شد؟
- ۶- اگر موشچه هرگز عینکش را نمی‌زد چه می‌شد؟
- ۷- اگر تو جای موشچه بودی چه کار می‌کردی؟
- ۸- اگر تو هم‌کلاسی موشچه باشی چه کار می‌کنی؟





نام هر شکل را بلند و شمرده بگو.  
در هر خانه یکی از شکل‌ها صدای «ب» دارد؛ آن را رنگ کن.



به دلخواه با سه تا از شکل‌هایی که رنگ کرده‌ای جمله بساز.  
چه کلمه‌های دیگری را می‌شناسی که صدای «ب» داشته باشند؟



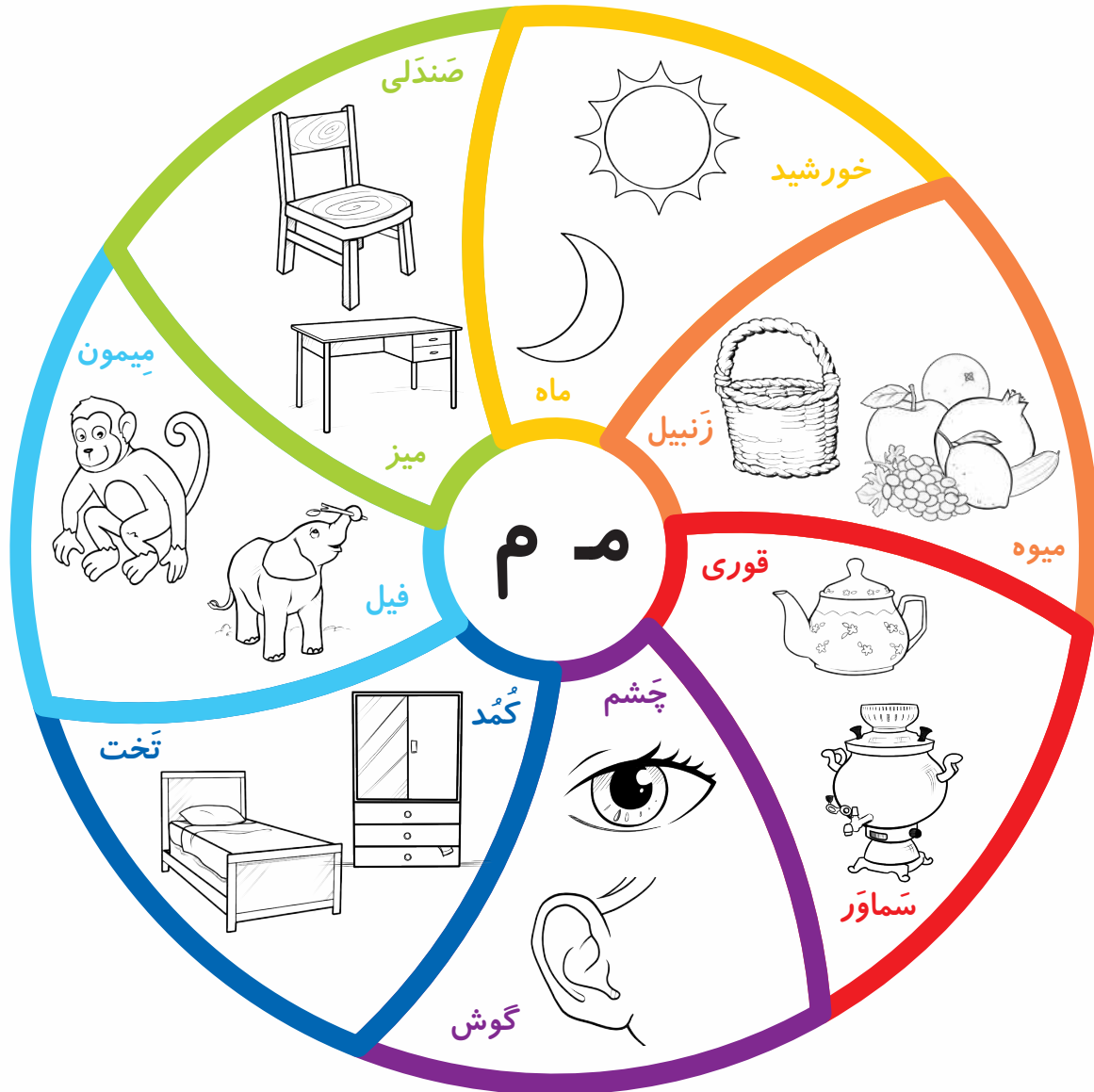


به نقاشی‌های زیر نگاه کن و داستانی را که نشان می‌دهند تعریف کن.





نام هر شکل را بلند و شمرده بگو.  
در هر خانه یکی از شکل‌ها صدای «م» دارد؛ آن را رنگ کن.



به دلخواه با سه تا از شکل‌هایی که رنگ کرده‌ای جمله بساز.  
چه کلمه‌های دیگری را می‌شناسی که صدای «م» داشته باشند؟





پند حیوان‌ها

کلاغه می‌گه قار و قار و قار  
 خروسه می‌گه قوقولی قوقو  
 قورباغه می‌گه قور و قور و قور  
 زنبوره می‌گه ویز و ویز و ویز  
 کفتره می‌گه بق بقو بقو  
 مرغه می‌گه قد قد قد  
 شب‌ها زود بخواب، نمون بیدار  
 صبح‌ها زود پاشو بچه کوچولو  
 قبل غذا دست‌هاتو بشور  
 حوله باید باشه تمیز  
 هرچی که می‌شه به مامان بگو  
 یادت نره شکر خدا





نام هر شکل را بلند و شمرده بگو.  
در هر خانه یکی از شکل‌ها صدای «س» دارد؛ آن را رنگ کن.



به دلخواه با سه تا از شکل‌هایی که رنگ کرده‌ای جمله بساز.  
چه کلمه‌های دیگری را می‌شناسی که صدای «س» داشته باشند؟



گرچه دستش به گوشت نمی‌رسد، می‌گه پیف پیف، بو می‌ده!



فکر می‌کنی مفهوم این ضرب‌المثل چیست؟  
به نظر تو این ضرب‌المثل را چه زمانی به کار می‌بریم؟





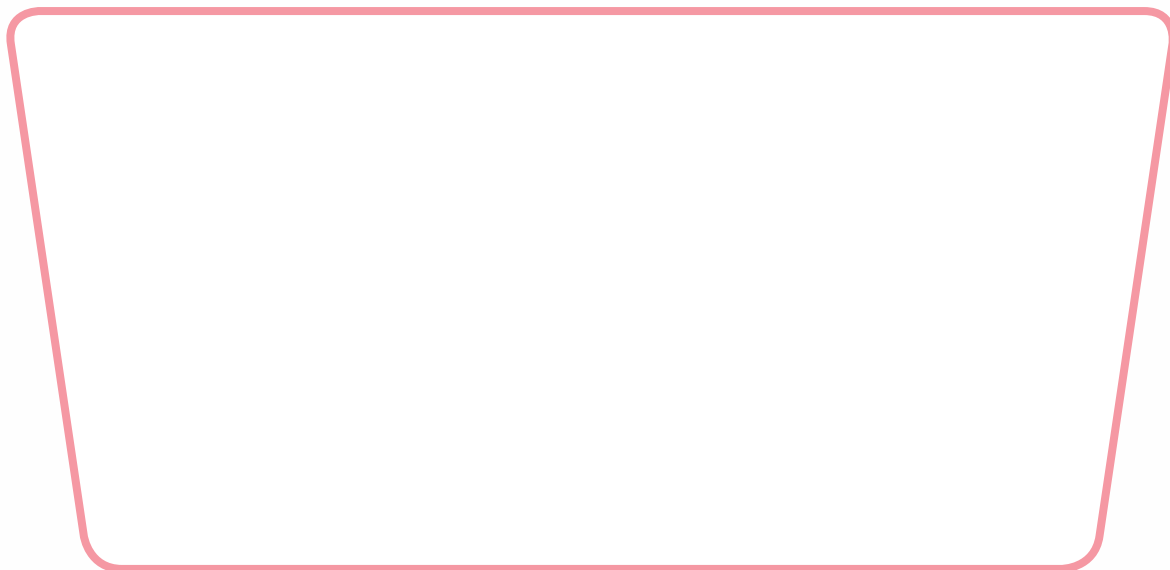
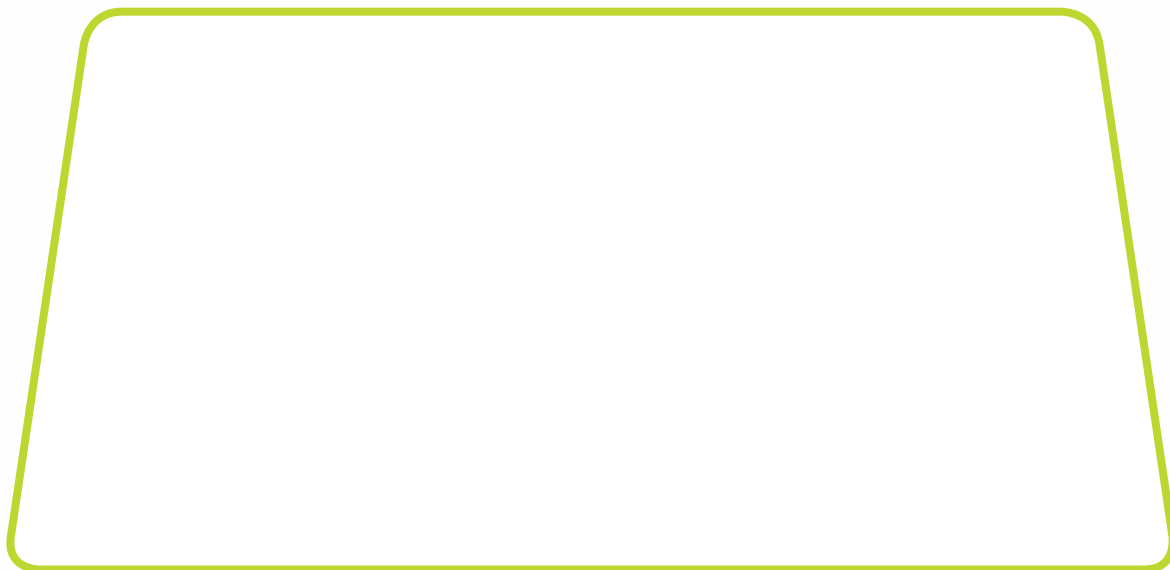
نام هر شکل را بلند و شمرده بگو.  
در هر خانه یکی از شکل‌ها صدای «ن» دارد؛ آن را رنگ کن.



به دلخواه با سه تا از شکل‌هایی که رنگ کرده‌ای جمله بساز.  
چه کلمه‌های دیگری را می‌شناسی که صدای «ن» داشته باشند؟



به برجسب‌ها با دقت نگاه کن و نام هر شکل را بلند و شمرده بگو.  
سپس ارتباط بینشان را پیدا کن و آنها را در دو گروه بچسبان.



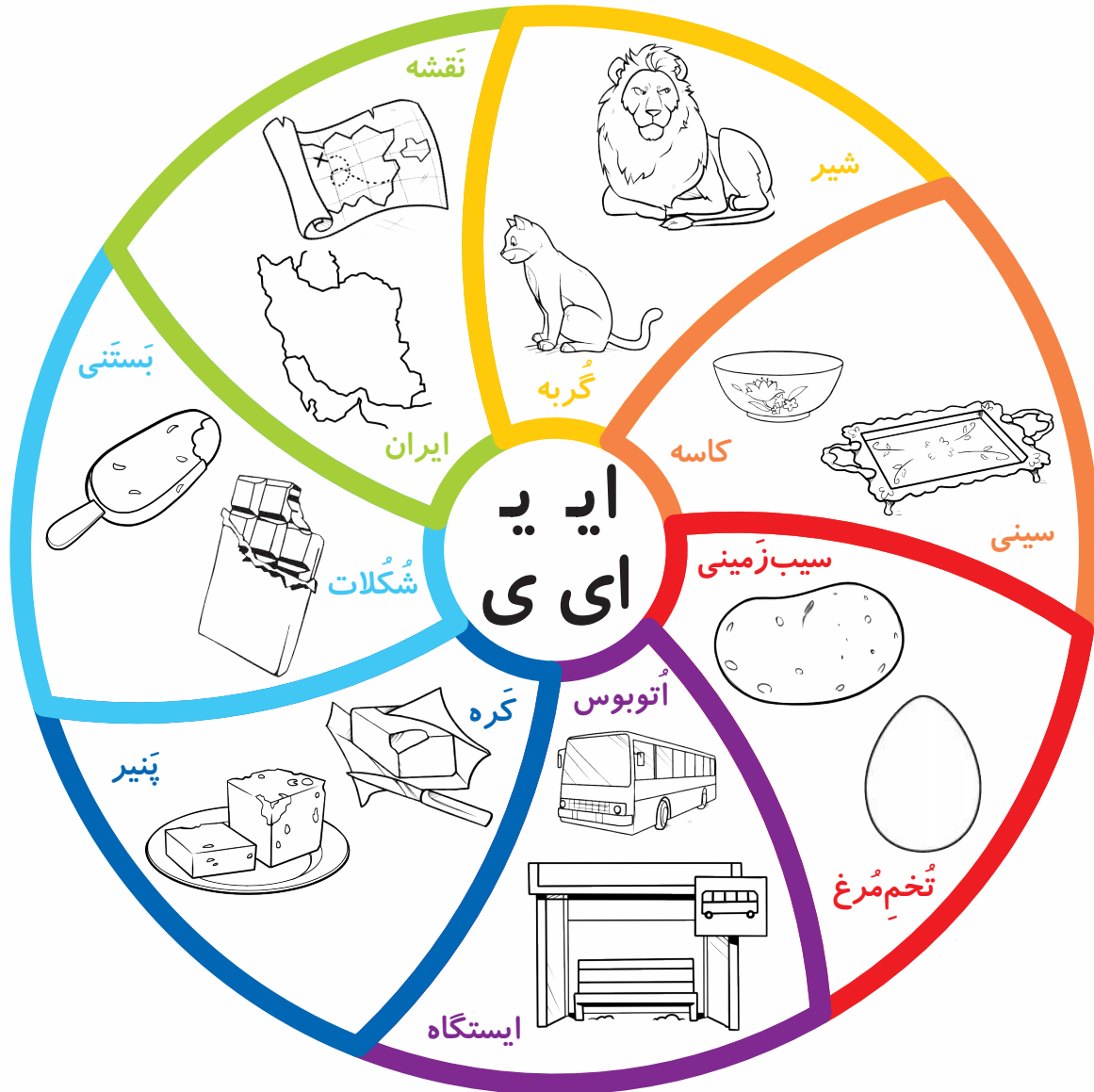
برای هر گروه یک یا دو شکل دیگر هم خودت نقاشی کن.  
با شکل‌هایی که دوست داری جمله بساز.







نام هر شکل را بلند و شمرده بگو.  
در هر خانه یکی از شکل‌ها صدای «ای» دارد؛ آن را رنگ کن.



به دلخواه با سه تا از شکل‌هایی که رنگ کرده‌ای جمله بساز.  
چه کلمه‌های دیگری را می‌شناسی که صدای «ای» داشته باشند؟





## آرزوی الوارها

روزی روزگاری سه تا الوار بودند که مدتی بود در گوشه‌ی انبار یک چوب‌فروشی زندگی می‌کردند. ماه‌ها بود که این سه الوار در انتظار روزی که فروخته شوند و زندگی جدیدشان را آغاز کنند، روزشماری می‌کردند. بالاخره یک روز نوبت به آنها رسید و آقای انباردار آنها را زد زیر بغلش، از انبار بیرون آورد و پشت وانت استاد نجّار گذاشت.

در راه کارگاه نجّاری الوارها دل توی دلشان نبود. هم خیلی ذوق‌زده بودند و هم خیلی نگران؛ چون نمی‌دانستند استاد نجّار قرار است چه چیزی با آنها بسازد.

هنگامی که به کارگاه نجّاری رسیدند، استاد نجّار آنها را کنار دیوار چید و همان‌طور که چانه‌اش را می‌خاراند توی فکر رفت. الوارها دلشان شور می‌زد و می‌خواستند زودتر بفهمند که استاد نجّار چه نقشه‌ای برای آنها در سر دارد.

چند دقیقه‌ای گذشت تا اینکه استاد نجّار رو کرد به الوار دست چپی و گفت: «عزیزکم! بگو بینم، چه چیزی را توی دنیا بیشتر از همه دوست داری؟»



الوار دست چپی گفت: «درود بر شما استاد! با اجازه‌ی شما من عاشق علم و دانشم.»

استاد نجّار گفت: «باشد. پس من با تو نیمکت مدرسه می‌سازم.»

الوار دست چپی از خوشحالی روی پایش بند نبود.

